



ادب و هنر

مجموعه اسماعیلی

پیامبران را مسخر می‌کند چراها لیبود



اشاره:

شخصیت‌های الهی در تمام ادیان از تقدسی ویژه برخوردارند که نشأت گرفته از معنویتی عمیق و ارتباطی ماورایی با منبع خیر و وحدانیت است. ممتازترین افراد بشر برای رسالتی ژرف و شگرف انتخاب می‌گردند تا پیام آوران الهی گردند و این اتصال به مقام ربوبی و انتخاب کسانی از سوی خداوند چیزی است که شکاکیت امروز در جهان معاصر مبنا و ساختار آن را زیر سؤال می‌برد. گویا تقدس و روحانیت و نفوذ اجتماعی و سیاسی مبعوثین با ساختارهای سیاسی جهان امروز همخوانی ندارد و با رسالت اومانیسزم و «انسان خدای جهان» نمی‌سازد. پس همه با سیاست‌های تجارت جهانی نبوده و گویا الگوپذیری قشر متوسط جامعه از دین و پیامبران الهی وجدان جمعی را بیدار کرده و جهان را به سوی دیگر می‌کشاند. پس تصمیم بر این است که از طرق مختلف سیاسی و فرهنگی چون اشاعه فرهنگ پلورالیزم و پوزیتویسم اصل برتری یک دین بر دیگر ادیان زیر سؤال رفته، وحی به مصاف تجربه و علوم حسی در آید و از طریق رسانه‌های جمعی تلقی مردم از دین و پیام‌آوری دگرگون گردد. ساختن فیلم‌هایی چون «کتاب آفرینش»، «ارمیای نبی»، «ده فرمان» و «عیسی به روایت لوقا» بر این اساس بوده است.

در واقع به هیچ کدام از آثار هالیوودی نمی‌توان به چشم تاریخ پیامبران نگرست بلکه اینها تنها تمهیدی برای سیاست دین‌گریزی و فرهنگ‌سازی سیاسی در غرب هستند.

در فیلم‌های ساخت آمریکا، ایتالیا و آلمان، زندگی و تاریخ پیامبران بیشتر از آنکه جنبه‌های واقعی داشته باشند بر محور تحریفات انجیل و یا تحریفات آگاهانه جهان سیاست ساخته شده، و ویژگی‌های شخصیتی و تاریخی پیامبران به وضوح دگرگون می‌گردند. این فیلم‌ها معمولاً دچار تحریفات و ویژگی‌هایی چون عدم برنامه تبلیغی پیامبران، ساده‌لوحی و عرفی بودن آنان و شکافکنی در نظام دینی آنان می‌باشد. شخصیت پیامبران چون موسی، ابراهیم و ارمیای نبی دچار نوعی شکاکیت دکارتی و تردید دینی است. اگرچه مسأله زنان و ماجرای عشق‌های زمینی نیز در این آثار خود بحث جداگانه و مفصلی را می‌طلبد.

«انسان‌مداری» انسان را مرکز جهان هستی می‌داند که خیر و شر بر طبق تفکر او سنجیده می‌شوند و منطقی و مقولات موجود از ذهن او سرچشمه می‌گیرند. در واقع هرچه انسان با ذهن خویش بپذیرد همان موجود است و هرچه را که انکار کند مقولهای عدمی است. پس موسی نیز در «ده فرمان» از شکاکیت و نفی خداوند آغاز می‌کند و با جمالتی چون «کدام خدا؟ اگر خدای شما مقتدر است چرا شما را نجات نمی‌دهد»، «آیا خدای شما پشت مجروح و دست شکسته می‌خواهد» و «خداوند شما کجاست؟» انکار و تردید خویش را نشان می‌دهد. لذا با این تفکر موسی باید از انکار و شک در وجود خدا به وجود او پی ببرد تا بعد از آن مرحله کمال، وحی و پیام‌آوری آغاز گردد. موسی با تجربه عقائد بردگان، خود را از شکاکیت به ساحل وجود می‌رساند که از کیفیت رسیدن فاکتور گرفته می‌شود و تنها صغری و نتیجه بحث در اثر خود نمایی می‌کند یعنی مشاهدات موسی از زجر بردگان و اعتقاد آنان به وجود خداوند و ارسال یک منجی و بعد نتیجه قیاس او که وجود خداوند است و در مرحله آخر ماجرای کوه طور و وحی خداوند به منزله علت تام شهود او اتفاق می‌افتد و موسی به کمال خویش می‌رسد.

موسی یک انسان است پس باید تمام آرزوها و کنش‌های فردی یک انسان آن هم از نوع غربی را دارا باشد. موسی هالیوود در برابر فرعون تعظیم می‌کند و بر دست او بوسه می‌زند. او گرفتار عشق خواهرزاده فرعون شده، همچون دیگر انسان‌ها مجذوب زیبایی او می‌گردد و بعدها دل‌باخته دختر بزرگ شعیب می‌شود. او از دختران شعیب روی نمی‌گرداند و حیای دینی ندارد. چون یک انسان است و در حوزه مدرکات، احساسات، جوشش عشق، و تمنیات با دیگران تفاوتی ندارد. در واقع چرا خوشگذرانی نکند در حالی که قلب و جسمش به این کار رضایت می‌دهند و مسلماً بر طبق تفکر غربی حیا و ایمان مفاهیمی انتزاعی‌اند و موسی هم هنوز گرفتار شکاکیت خویش است.

پس هنوز معنویت و ایمان الهی بر او سایه‌گستر نگشته است. آنچه دنیای غرب به ویژه هالیوود، آشکارا از آن روی می‌گرداند وجود نیروی وحی و خواست الهی در پرورش یک انسان خارق العاده است که عصمت و طهارت او موجب تعالی‌اش می‌گردد. انسان از این دیدگاه خود موجودی کامل و تمام عیار است پس نیازی به درک و پرستش خدا ندارد. آنها با ساختن این آثار در پی القای این اندیشه‌اند که پیامبران به عنوان الگوی مذهبی، چیزی فراتر از دیگر انسانها ندارند جز یک ارتباط ماورایی یا چیزی شبیه به سحر و جادو. موسی «ده فرمان» زمانی در شکاکیت خویش غرق می‌شود



فیلم سینمایی ژان دارک



شخصیت پیامبران الهی در فیلم‌های ساخت هالیوود و دنیای غرب کاملاً منطبق با دیدگاه اومانستی امروز است در آثار آمریکایی از حد و اندازه یک انسان معمولی فراتر نمی‌رود. موسی در «ده فرمان» ایمان خود را با شکاکیت آغاز می‌کند و قابل توجه است که مرددترین شخصیت فیلم نیز اوست که تفکر خداپرستی و وحدانیت را در میان بنی اسرائیل به چالش می‌کشاند. او خدا را نفی می‌کند اما از خدایان و عقاید آنها سخنی بر زبان نمی‌آورد، موسی خدا را در میزان حضورش در زمین می‌جوید یعنی دقیقاً همان تفکری که پوزیتیویست‌های منطقی در مورد مقولات و حیانی دارند. در واقع موسی و عیسی‌ای این آثار انسان‌هایی هستند که بر طبق تفکر ما بعد کلیسا می‌اندیشند و در عصر اومانسیسم به عنوان یک انسان و فقط یک انسان شناخته می‌شوند. نظریه

کارگردان «ژاندارک» با زیر سؤال بردن وحی و کشیدن پای الهام به زندگی دیگر انسانها در پی بیان این نکته است که هر انسانی امکان وحی‌پذیری دارد و ژاندارک نیز به عنوان یک زن دارای این قدرت است.

که بنی اسرائیل مؤمن به خدای واحدند و در واقع تنها نیاز به یک منجی دارند نه یک پیامبر، در تمام طول اثر موسی تنها یک منجی قدرتمند است و خبری از پیامبری و پیام‌های الهی نیست. او مورد پذیرش بنی اسرائیل قرار می‌گیرد و بعد که رسالت نجات را انجام داد به کناری رانده می‌شود. تأکید فیلم بیشتر بر این مقوله است که بنی اسرائیل قبل از حضور موسی خود با درک شخصی خودشان ایمان آوردند سپس انسان به خودی خود پیامبر خویش است و حضور موسی نه تنها به ایمان آنها نمی‌افزاید بلکه حتی در رفع کفر نوظهورشان نیز بی‌تأثیر است.

«ارمیای نبی» ساخته «هری وینو» نیز با همین دیدگاه ساخته می‌شود. «فیلم با این سؤال تقدیری آغاز می‌شود که آیا در ارمیا انسانی برتر است؟ در واقع این فیلم به نحوی نمایان در تضاد با تمام مفاهیمی است که در ادیان بزرگ الهی راجع به پیامبران آمده است. ارمیا انسانی ساده و معمولی است که در بیابان سحر و جادو می‌کند و حرف‌هایی غیر عادی می‌زند. در واقع فیلم می‌خواهد بگوید او در سن پیامبری است و در حال پذیرش و القای وحی است اما پس از کاشت این اطلاعات، فیلم‌ساز عدسی را روی شخصیت ارمیا متمرکز می‌کند و مخاطب درمی‌یابد که او مردی ساده و حتی چهره کسی است که بیشتر به یک شخص ساده لوح می‌زند. در واقع مرز میان سادگی و معصومیت تا نادانی و ساده لوحی، فاصله ظریفی است که حفظ و رعایت آن نزد کارگردان بسیار دشوار است. اما به هر حال کاری نیست که از عهده فیلم‌ساز خبره «ارمیای نبی» برنیاید. پس می‌توان فهمید که در این نوع شخصیت‌پردازی و پرداخت چهره نوعی تعمد در کار بوده است تا از او شخصیتی ساده لوح نمایش دهد و علت این کار را شاید بتوان در گزینه‌های زیر پیدا کرد:

۱. در تاریخ چهره‌پردازی و شخصیت پیامبران به صورت افرادی ساده لوح نمایش داده شده است.

۲. پیامبران الگوی انسان‌های متمدن و قدرت دینی جهان هستند ولی این الگوها ساده لوحند.
۳. آنان انسان‌هایی بسیار ساده بوده‌اند و با این حال الگوی دینی دینداران جهان چنین انسان‌هایی هستند

گمان نگارنده بر این است که دو گزینه آخر با تلفیق با هم پاسخ این سؤال باشند. در واقع سردمداران جهان غرب در قرن حاضر دریافته‌اند که اگر قدرتی در جهان قدرت مقابل با آنان را داشته باشد قدرت شوری از هم پاشیده یا چین و روسیه نیست بلکه قدرت تفکر دینی است که به نحوی فزاینده در حال گسترش است و هر روز

پیروان بیشتری به خود جذب می‌کند. پس در برابر چنین قدرتی باید به مقابله برخاست. حساسترین نقطه دین که می‌توان به آن ضربه زد نقطه پیدایش تفکر یعنی نقطه ظهور یک دین با وجود پیامبری مبعوث است در واقع با خدشه‌دار کردن پایه‌های این تفکر، اساس و نهاد آن به تدریج فرو خواهد ریخت. آنان در پی القای این اندیشه‌اند که پیامبران به عنوان الگوی مذهبی افرادی عادی و حتی گاهی چون ارمیا پایین‌تر از حد پیروان خود بوده‌اند چنانچه موسی در ده فرمان از نظر اعتقادی در سطحی نازل‌تر از بنی اسرائیل قرار دارد. در واقع انسان با تفکر خویش خدا را فهمیده و موسی نیز چیزی بیشتر از این نمی‌گوید. ارمیای نبی حتی قدرت منجی بودن نیز ندارد. او در فساد شهر خویش منفعل است و حتی بعد از شکستن بت‌های مغازه‌ای پا به فرار می‌گذارد.

در ارزش‌گذاری فیلم، معقولیت و تعقل‌پذیری اثر یکی از نکات مهم و قابل توجه است و فیلم‌سازان غربی بر این نکته توجه بسیار دارند. در «ارمیای نبی» با پرداخت شخصیت ارمیا به عنوان انسانی معمولی و حتی ساده لوح، فقیر و بسیار ترسو، در پی بیان علت و ایجاد فضای علی برای پیامبری هستند، گویا میان خصوصیتی چون ساده لوحی و پیامبری نوعی رابطه تلازم برقرار است و این رابطه مخدوش علی و معلولی باعث می‌شود که مخاطب، جفت و بست داستانی را به خوبی درک نکند و ارمیا را به عنوان پیامبری که از او برتر است نپذیرد. چرا که ارمیا با آن نحوه پرداخت شخصیتی آتقدیر والا و باارزش نیست که کسانی را به سمت خود جذب کند.

در کتاب آفرینش نیز که داستان پیدایش انسان و سیر پیامبری تا زمان حضرت ابراهیم (ع) است، وضع بر همین منوال است. پیامبران در این اثر نیز انسان‌هایی عادی و حتی شاید معمولی‌تر از دیگران هستند.

جهان غرب تنها در پی مقایسه قدرت مادی و ابزاری پیامبران با جهان علم و صنعت است و در این مقایسه با پیش فرضی تشبیه شده بر آنند که غرب متمدن‌ترین و پیشرفته‌ترین قدرت است.



آنها از ابعاد عمیق معنوی و ارزش‌گذاری شخصیتی کاملاً عاری بوده و افرادی عرفی بوده‌اند. در واقع این فیلم در پی القای این اندیشه است که مخاطب باید از نظر خصوصیات انسانی خود را با چنین پیامبرانی بسنجد تا به وضوح دریابد در پیامبران چیزی بیشتر از یک انسان عادی نبوده است. در واقع فیلم‌سازان آمریکایی تمام ویژگی‌ها، قدرت معنوی و ماورایی پیامبران را در طول تاریخ نادیده گرفته و با حذف مهم‌ترین خصوصیت‌ها، پیامبران خدا را در سطح انسانی معمولی و حتی کوتاه فکر تنزل می‌دهند. «آدم» در «کتاب آفرینش» تنها این ویژگی را دارد که اولین انسان است، اما در این که او پیامبر نیز هست کاملاً تردید است. او مردی ساده و منفعل است که با اولین وسوسه شیطان سیب را از دست حوا گرفته و می‌خورد و پس از تنزل به سطح

تنها شخصیت‌هایی که علی‌رغم تحریف زیاد در آثار پیامبران جلوه بیشتری دارند چهره عیسی در مصائب مسیح و عیسی به روایت لوقا و چهره موسی در ده فرمان است.

زمین، کشاورزی ساده می‌گردد. آدم و حوا تمام روز کشاورزی می‌کنند و گویا حتی از وجود فرزندان خویش هابیل و قابیل و از مشاهده اعمال آنها غافلند. آدم با دیدن کشته شدن قابیل حتی واکنش احساسی یک انسان را نیز از خود بروز نمی‌دهد.

آدم در این فیلم مظهر علم ربوبی نیست و چیزی بر تراز فرشتگان ندارد. او چهره کشاورزی ساده و بی‌سواد را دارد که در جهل و بی‌خبری به سر برده و تا حدی همچون اقوام اولیه «بربر» است. فیلم‌ساز با این چهره پردازی و پرداخت شخصیتی غلط برای آدم با همان پیش فرض‌های قبلی شخصیت نوح را نیز می‌کاود. در واقع به عقیده فیلم‌ساز میان نوح و یک پیر مرد کشتی‌ساز فرقی نیست و چیزی فراتر در شخصیت او یافت نمی‌شود. نوح یک پیامبر است، اما سؤال اینجاست که او چگونه پیامبری است که هیچگونه مؤمنی به دین خویش ندارد و حتی همسر و فرزندان نیز با دیده تردید به او می‌نگرند و گاه اعمال او را انکار می‌کنند. نوح روزی از خانه بیرون می‌آید و صدایی می‌شنود که برای خودت و حیوانات یک کشتی نجات بساز اما از کجا معلوم که شنیدن این نوا نوعی توهم نبوده است. نوح در برابر قوم خود هیچگونه نقش و تبشیر یا اندازی برعهده ندارد. مسلماً هالیوود به پیامبران بشریت به این چشم نگاه می‌کند که آنان انسان‌هایی بسیار معمولی و عرفی‌اند که صلاحیتی برای برتری بر اجتماع ندارند. و جهان غرب تنها در پی مقایسه قدرت مادی و ابزاری پیامبران با جهان علم و صنعت است و در این مقایسه با پیش فرضی تثبیت شده برآند که غرب متمدن‌ترین و پیشرفته‌ترین قدرت است. اما مقایسه اصلی باید در میان تفکر دینی و تفکر غربی صورت پذیرد که در این آثار امکان چنین مقایسه‌ای نیست. چون شخصیت پیامبران از هرگونه معنویت و تفکر عمیق ربوبی خالی است. حتی آنان همچون تفکر امروز غربیان، پیرو شکاکیت و حتی انکار هستند پس تفاوتی با دیگر انسان‌ها ندارند. ارمیای نبی با شنیدن وحی و نوای الهی پا به فرار می‌گذارد و نمی‌تواند انتخاب خداوند را بپذیرد. ابراهیم در «کتاب آفرینش» در برابر قربانی کردن پسرش تردید می‌کند و نمی‌تواند این فرمان را بپذیرد. او از خدا می‌پرسد «آیا خدای عدالت گستر از من چنین می‌خواهد؟» «تو که مظهر عدلی پس انصافت کجا رفته است» و با جملاتی از این قبیل خشم و عدم پذیرش خود را اعلام می‌دارد و این در حالی است که پسر ابراهیم به راحتی بر این فرمان گردن می‌نهد. ابراهیم در زبان ادیان، خلیل خداوند است اما این صفت در کتاب آفرینش کاملاً مخدوش است.

در واقع فیلم‌سازان غربی با حمایت سیاست فرهنگ‌سازی جهانی با چنین شخصیت پردازی از نوح، ابراهیم، آدم، موسی و عیسی (ع) این مسأله را بازگو می‌کنند که پیامبران به عنوان انسان‌های عادی تنها با این ویژگی سر و کار داشتند که به آنها وحی و الهام صورت می‌گرفته و انسان‌های دیگر از درک این قدرت ماورایی عاجزند که البته امکان وحی و الهام نیز در فیلمی که فرانسه از پیامبر جدید ساخت مخدوش می‌گردد، «ژاندارک» خون مسیح را می‌نوشد و قدرت پیامبری می‌یابد. اما در سرتاسر فیلم، نگاه فیلم‌ساز بر این نکته است که آیا واقعاً به او وحی می‌شود. اگر چه ما یقین داریم که «ژاندارک» پیامبر نبوده است اما هدف کارگردان بیشتر تعمیم مسأله وحی در مورد همه مبعوثین است. کارگردان «ژاندارک» با زیر سؤال بردن وحی و کشیدن پای الهام به زندگی

دیگر انسان‌ها در پی بیان این نکته است که هر انسانی امکان وحی‌پذیری دارد و ژاندارک نیز به عنوان یک زن دارای این قدرت است. فیلم‌ساز پس از چیدن این مقدمه و تعمیم قدرت‌پذیرش وحی به تمام انسان‌ها به دنبال مقدمه‌ای دیگر می‌رود تا این بنیان را خدشه‌دار سازد، او به این نکته می‌پردازد که ژاندارک در کشته شدن خانواده خویش دچار نوعی ضربه شدید احساسی شده است پس شاید شدت نفرت او نسبت به متجاوزین باعث توهم وحی برای نجات کشور شده است. پس از کجا معلوم که وحی و الهام مقدس در دیگر پیامبران نیز از سر احساس انتقام و برتری جویی و یا عقده‌های درونی ناشی از خودپرستی و قدرت‌پرستی نباشد.

در واقع در اینگونه آثار تلاش شده است تا آغاز با مخدوش کردن تاریخچه پیامبری، آنان را از سطح عالمان علوم الهی و مبلغان شریعت به سطح انسانی عادی تنزل دهند و بعد از القای این مقدمه، در ده فرمان، و عیسی به روایت لوقا بستر را برای نوعی شکاکیت آماده سازند و در آخر با آثاری چون ژاندارک اساس وحی را نیز زیر سؤال ببرند.

تنها شخصیت‌هایی که علی‌رغم تحریف زیاد در آثار پیامبران جلوه بیشتری دارند چهره عیسی در مصائب مسیح و عیسی به روایت لوقا و چهره موسی در ده فرمان است. ده فرمان در واقع به جای آنکه داستان یک پیامبر باشد روایت آزادیخواهی بنی‌اسرائیل و ماجرای محنت‌های آنان در طول تاریخ است. فضای موسیقایی و روایی داستان در ده فرمان در خدمت بیان این مطلب است که اسرائیل قوم خداوند است و موسی با نجات آنان از بردگی، سرزمین موعود را به آنها بخشید تا در راحتی زندگی کنند و اکنون صهیونیسم جهانی همان بنی‌اسرائیل مظلوم است که دوباره در پی احقاق حق خویش است. عیسی نیز در عیسی به روایت لوقا کسی است که نه برای رشد و انداز بشر بلکه برای تطهیر آنان از گناهان مبعوث شده است و در مصائب مسیح با رنج و محنت‌های فراوانی این تطهیر صورت می‌پذیرد و مسیحیان پاک‌ترین قوم می‌شوند. در واقع به هیچ کدام از آثار هالیوودی نمی‌توان به چشم تاریخ پیامبران نگریست بلکه اینها تنها تمهیدی برای سیاست دین‌گریزی و فرهنگ‌سازی سیاسی در غرب هستند

فیلم‌سازان آمریکایی تمام ویژگی‌ها، قدرت معنوی و ماورایی پیامبران را در طول تاریخ نادیده گرفته و با حذف مهم‌ترین خصوصیت‌ها، پیامبران خدا را در سطح انسانی معمولی و حتی کوتاه فکر تنزل می‌دهند.

آنچه دنیای غرب به ویژه هالیوود، آشکارا از آن روی می‌گرداند وجود نیروی وحی و خواست الهی در پرورش یک انسان خارق العاده است که عصمت و طهارت او موجب تعالی‌اش می‌گردد.

